

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی اشکال «تمسک به عام در شبهه مصداقيه»

بعد از استفاده «أصالة اللزوم» از آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» در جمیع عقود و معاملات؛ از جمله معاطات، اکنون باید به بررسی اشکال بسیار مهمی که نسبت به این استدلال مطرح شده بپردازیم. و بزرگان و اکابر از فقهاء، در مقام حلّ این مشکل بر آمده‌اند. اشکال این است که تمسک به این آیه شریفه برای اثبات لزوم، از باب تمسک به عام در شبهه مصداقيه است، و تمسک به عام در شبهه مصداقيه، باطل است.

بیان اشکال: آیه می‌فرماید وفای به عقد واجب است. حال ما می‌گوییم (طبق آخرین تحقیقی که شد) آیه، ارشاد به لزوم عقد است، می‌گوید «العقد لازم». بعد از آن که يك معامله و عقدی واقع شد، اگر أحد الطرفین فسخ کرد و گفت «فسخت»، اگر این فسخ بی اثر باشد، این عقد استمرار دارد و بحثی ندارد. اما اگر این فسخ مؤثر باشد، فسخ یعنی «فسخ العقد»، و «فسخ العقد» یعنی عقد از بین رفته است.

آن وقت اگر عقد از بین رفته باشد، موضوع در آیه منتفی می‌شود. آیه می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، باید عقدی باشد تا وفا به آن معنا داشته باشد. و بالجملة وقتی بعد از يك معامله، أحدهما فسخ می‌کند، ما نمی‌دانیم اصلاً عقدی داریم یا نداریم؟ اگر فسخ مؤثر نباشد عقد هست، اگر فسخ مؤثر باشد عقدی وجود ندارد تا بخواهد به آن وفا کند. پس اگر برای لزوم، به این آیه تمسک کنیم، در موردی برای لزوم به آیه تمسک کرده‌ایم که شك داریم آیا این مورد، مصداق عقد هست یا مصداق عقد نیست؟ و این تمسک به عام در شبهه مصداقيه است.

این اشکال مهمی است که اگر نتوانیم آن را جواب دهیم، دیگر اصلاً باید از استدلال به این آیه صرف نظر کرد. در اوائل بحث در این آیه شریفه، عرض کردیم که محقق نراقی (ره) از کسانی است که می‌فرماید اصلاً به این آیه شریفه نمی‌شود برای «لزوم» استدلال کرد و تنها دلیلی که برای «أصالة اللزوم» در فقه داریم، همین آیه است و اگر نتوانیم به این آیه استدلال کنیم، باید بگوییم اصل اولی در معاملات؛ «عدم لزوم» است نه لزوم. اکنون ببینیم آیا این اشکال، قابل جواب است یا نه؟

جوابهای علماء از این اشکال

ما جواب‌ها را طبق ترتیبی که امام (رض) در کتاب البیع بیان فرموده‌اند مطرح می‌کنیم. اشکالات امام (ره) و نظرات ایشان را هم ذکر می‌کنیم و بعد خودمان هم بررسی می‌کنیم کدامیک از این جوابها درست است و کدام قابل مناقشه است. يك جواب را محقق نائینی (ره) فرموده است.

چهار جواب را مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی (رض) – که حاشیه ایشان بر مکاسب، یکی از حواشی بسیار خوب است – بیان کرده، و جواب ششم را محقق اصفهانی (قده) ذکر کرده است. اکنون به بررسی این شش جواب می‌پردازیم.

محقق نائینی(ره) بر حسب آنچه که در کتاب منیة الطالب آمده، ابتدا يك مقدمه را ذکر می‌کنند و بعد به جواب از این اشکال و شبهه می‌پردازند. مقدمه این است که می‌فرمایند یا آیه بصورت مطابقی دلالت بر لزوم دارد، یا این که بصورت مطابقی دلالت بر لزوم ندارد. اگر ما در احکام وضعی قائل شویم که احکام وضعی، مجعول بالاصالة هستند؛ یعنی مستقلاً، ابتدائاً و أصالةً شارع آنها را جعل می‌کند، و نیازی نیست که ابتدا حکم دیگری را بیاورد و از آن انتزاع شود، همانطور که شارع وجوب نماز را أصالة و مستقلاً جعل می‌کند، صحت، لزوم و جواز را نیز جعل می‌کند، طبق این مبنا، که مبنای مشهور است، آیه به دلالت مطابقی دلالت بر لزوم هر عقدي دارد، یعنی «العقد بمجرد الانعقاد لازم».

اما اگر بگوییم احکام وضعی، احکام انتزاعی هستند، یعنی باید يك حکم تکلیفی باشد تا از آن حکم تکلیفی، این حکم وضعی را استفاده کنیم، بنابراین باید بگوییم آیه شریفه دلالت بر وجوب وفای به عقد دارد. حتی اطلاقش، وجوب وفا بعد از فسخ را نیز شامل می‌شود و اگر وفا بعد الفسخ هم بود، معنایش این است که فسخ بی اثر است، و هیچ اثری ندارد. که طبق این بیان، آیه به دلالت مطابقی، دلالت بر حکم تکلیفی دارد و به دلالت التزامی، دلالت بر لزوم عقد دارد.

بعد از بیان این مقدمه می‌فرمایند (گویا می‌خواهند اینطور بگویند) طبق مبنای اول؛ که بگوییم احکام وضعی، جعل استقلالی دارند، دیگر تمسک به عام در شبهه مصداقیه نیست. مثل این است که آیه فرموده «کل عقد لازم»، اگر آیه چنین بود، آیا کسی می‌گفت تمسک به عام در شبهه مصداقیه است؟ یعنی عقد به مجرد اینکه منعقد شد، لازم است. دیگر بحثی ندارد. طبق مبنای اول معلوم است که تمسک به عام در شبهه مصداقیه نیست. اما طبق مبنای دوم، که احکام وضعی، احکام انتزاعی هستند، چگونه این شبهه را جواب دهیم؟ می‌فرمایند بنابراین مبنا؛ ما يك چیز دیگری هم ضمیمه آن می‌کنیم و می‌گوییم احکام وضعی که احکامی انتزاعی هستند و نیاز به يك حکم تکلیفی دارند، آن حکم تکلیفی باید حکمی باشد که مناسب با این حکم وضعی هم باشد. یعنی نمی‌توان هر حکم وضعی را از هر حکم تکلیفی استفاده کرد.

اگر کسی هم قائل به این مبنای دوم شد و گفت احکام وضعی، جعل استقلالی ندارند و منتزع از احکام تکلیفی هستند، باید دقت داشته باشد که هر حکم وضعی از هر حکم تکلیفی استخراج نمی‌شود، بلکه حکم تکلیفی باید بنحوی مناسب با انتزاع حکم وضعی داشته باشد. این مطلب جدیدی است که قابل دقت است و شاید تا الان به آن تفتن نداشتیم. این که می‌گفتیم شیخ انصاری(قده) در رسائل و مکاسب قائل است که احکام وضعی، منتزع از احکام تکلیفی است، اما ایشان می‌فرمایند آنهایی که این مبنا را دارند «لابد و ان یكون الحكم التکلیفی مناسباً للوضع». و اما در ما نحن فیه، شما می‌خواهید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را حمل بر وجوب تکلیفی کنید، می‌فرماید این حکم تکلیفی باید به نحوی باشد که بتوانیم حکم وضعی «لزوم» را از آن استخراج کنیم.

اینجا دو احتمال وجود دارد؛ احتمال اول اینکه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی «وفا به عقد بعنوان اسم مصدری» واجب است. اسم مصدری یعنی «حاصل مصدر»، یعنی وقتی يك بيع واقع شد، نتیجه بیع؛ تملیک طرفین است. می‌گوییم به این عقد و تملیک وفا کن. به نتیجه العقد وفا کن. اگر بنا باشد به این نتیجه العقد وفا شود، باید عقدی باشد که نتیجه‌اش محفوظ باشد. اگر عقدی نباشد، که حاصلی ندارد. آنگاه شبهه مصداقیه می‌شود، وقتی «فسخت» آمد، ما نمی‌دانیم عقدی وجود دارد یا نه؟ شبهه مصداقیه است. احتمال دوم این است که بگوییم در «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ، عقد به عنوان مصدری متعلق وفاست. «بعنوان مصدری» یعنی چه؟ می‌گوییم عقد، التزام است یعنی تعقید است.

آیه می‌فرماید وفای به این التزام واجب است، یعنی اگر التزامی پیدا کردید، وفای به این التزام، واجب است. نتیجه این می‌شود که اگر التزام پیدا کردید، وفای به این التزام واجب است. این التزام، نتیجه العقد نیست، این خود عقد است. این التزام، معنای مصدری برای عقد است نه معنای اسم مصدری. بعبارة أخرى؛ معنای اسم مصدری یعنی حاصل و نتیجه مصدر.

نتیجه‌ی عقد، تمليك طرفین و جواز تصرف هر کدام در این مال است. این نتیجه متفرع بر این است که عقدی باشد. وقتی گفت «فسخت»، ما نمی‌دانیم اصلاً عقدی هست یا عقدی نیست؛ اما اگر گفتیم شارع این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» را بمعنای التزام قرار داده، بمعنای مصدري است. یعنی می‌گوید باید به این التزامی که پیدا کردی، وفا کنی. بیان ایشان این است «و المناسب أن يتعلق الوفاء بالمعنى المصدري؛ أي الالتزام و التعقيد، فإذا كان الالتزام بما التزم به واجباً، فمعناه أن كل واحد من المتعاقدين ليس مالکاً لالتزامه الذي ملك صاحبه»؛ دو نفر که معامله انجام می‌دهند؛ بایع التزام پیدا کرده که جنس را ملک مشتری کند، یعنی بایع التزم به تمليك دارد. می‌فرماید آیه می‌گوید این التزام واجب است. معنایش این است که هر کدام که التزام پیدا کردند، دیگر مالک این التزامشان نیستند. من التزام پیدا کردم که این مال را تمليك به مشتری کنم، الان مشتری مالک این التزام من است، مشتری التزام پیدا کرده که ثمنش را تمليك به بایع کند، بایع مالک التزام مشتری است.

یعنی هر یک از آنها مالک التزام دیگری است. وقتی مالک التزام دیگری شدند، هیچکدام نمی‌توانند ابتدائاً التزامشان را از بین ببرند، چون دیگری مالک آن است. آیه می‌فرماید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ یعنی این التزام، واجب الوفاست. یعنی الان دیگری مانع می‌شود و برای بهم زدن معامله، موافقت دیگری هم لازم است، و الا اینکه یکی از آنها ابتدائاً بگوید «فسخت» فایده‌ی ندارد. خلاصه‌ی فرمایش محقق نائینی(ره) این شد که اگر بگویید احکام وضعی، مجعول بالاصالة هستند، اصلاً اینجا شبهه‌ی تمسک به عام در شبهه مصداقيه جریان ندارد. چون به دلالت مطابقی، دلالت بر لزوم دارد. گویا می‌فرماید «العقد لازم».

و اما اگر قائل شدیم که احکام وضعی تأصل ندارند و نیازمند حکم تکلیفی می‌باشند، باید حکم تکلیفی مناسب با حکم وضعی باشد. حکم تکلیفی مناسب با حکم وضعی در اینجا این است که بگوییم «وفا» به «نتیجه العقد» تعلق پیدا نکرده، بلکه وفا به خود معنای مصدري «التزام» تعلق پیدا کرده است. آنگاه نتیجه این است که وقتی کسی التزام پیدا کرد، دیگر مالک آن التزام نیست.

عمده کلام اینجا است؛ اگر کسی با دیگری عقدی بست، اگر بخواهد آن را فسخ کند، فسخ متفرع بر این است که این شخص، مالک التزام خودش باشد. هرگاه که خواست این التزام را حفظ کند و هرگاه نخواست آن را بهم بزند. اما طبق این بیان که برای آیه کردیم، یعنی دیگر هیچکس مالک التزام خودش نیستند. وقتی کسی مالک التزام نشد، چیزی نیست که آن را فسخ کند، اختیاری ندارد، لذا تمسک به عام در شبهه مصداقيه پیش نمی‌آید.

اشکالات امام(رض) بر محقق نائینی(قده)

امام(رض) در کتاب البیع، ص 195، تقریباً سه اشکال مهم بر محقق نائینی(ره) وارد کرده‌اند. اشکال اول این است که شما آیه شریفه را طوری معنا کردید که گویا ظهور آیه شریفه، تابع مبانی ماست. اگر مبانی ما این باشد که احکام وضعی، مجعول بالاصالة است، ظهور در حکم وضعی دارد، اگر مبانی ما این باشد که احکام وضعی، مجعول بالاصالة نیستند، ظهور در حکم تکلیفی دارد. مگر می‌شود ظهور يك آیه را تابع مبانی خودمان قرار دهیم؟ بعبارة أخرى؛ می‌خواهند بفرمایند این که آیه ارشاد به لزوم کند؛ ملازمه ندارد با اینکه حتماً بگوییم احکام وضعی؛ مجعول بالاصالة‌اند.

مرحوم نائینی(رض) فرمود اگر بخواهیم بگوییم آیه ظهور در لزوم دارد و ارشاد به لزوم می‌کند، متفرع بر این است که بگوییم احکام وضعی مجعول بالاصالة‌اند. امام(رض) می‌فرماید اصیل بودن و مجعول بالاستقلال بودن احکام وضعی، موجب ظهور آیه در ارشاد به لزوم نمی‌شود. از آن طرف اگر قائل شدیم که احکام وضعی مجعول بالاصالة نیستند، سبب نمی‌شود که از ظهور آیه رفع ید کنیم.

عبارتشان این است «أن البناء على تأصل الوضع في الجعل، لا يوجب ظهور الآية في الإرشاد إليه»؛ اگر بنا گذاشتید بر اینکه احکام وضعی، مجعول بالاصالة هستند، آیا این سبب می‌شود که بگوییم حال که مبانی ما اصولیین این است که احکام وضعی، مجعول بالاصالة هستند، پس آیه ظهور در ارشاد الی الوضع دارد؟ چه سببیتی دارد!!! از طرف دیگر اگر گفتیم احکام وضعی،

مجعل بالاصالة نیستند، آن وقت آیا سبب می‌شود آیه را از ظهور در ارشاد خارج کنیم؟ اگر کسی ابتدا گفت این آیه ظهور در ارشاد به لزوم دارد، بگوییم حالا که مبنای ما اصولیین این است که احکام وضعی مجعول بالاصالة نیستند، ظهور آیه از ارشاد به لزوم باید خارج شود و بگوییم ظهور ندارد؟! امام(ره) می‌فرمایند خیر، ظهور آیه، ربطی به این دو مبنایی که اصولیین در احکام وضعی دارند ندارد.

ما باید ببینیم آیه ظهور در چه دارد؟ مبنای ما در باب احکام وضعی هرچه می‌خواهد باشد. اشکال دوم این است که «علی فرض تعلّق الأمر بالمعنی المصدري، لا یوجب ذلك سلب مالکیّة الطرفين عن المعنی الوضعي»؛ شما گفتید اگر آیه متعلق به معنای مصدری شد، بدین معناست که هیچیک از طرفین دیگر مالک آن التزام خودشان نیستند. امام(ره) می‌فرماید ما این را هم قبول نداریم. اینکه بگوییم اگر آیه ظهور در معنای مصدری داشت (التزام)، بگوییم معنایش این است که هیچیک دیگر مالک التزام نیستند و نمی‌توانند فسخ کنند. می‌فرمایند چنین ملازمه‌ای در اینجا وجود ندارد.

در ادامه می‌فرماید «و الإلزام التکلیفی لو لم یدلّ علی النفوذ- باعتبار أنّ التکلیف یکشف عن القدرة علی متعلّقه- لا یدلّ علی سلب القدرة وضعاً»؛ اشکال خیلی دقیقی کرده‌اند. فرموده‌اند جناب محقق نائینی(ره)! شما عقد را بمعنای مصدری گرفتید یعنی التزام، و فرمودید اگر بمعنای مصدری باشد معنایش این است که هیچیک از طرفین مالک التزامشان نیستند. امام(ره) می‌فرماید ما این نتیجه را قبول نداریم. عقد را بمعنای مصدری می‌گیریم، اما این نتیجه که طرفین مالک التزام نیستند را قبول نداریم. چون وقتی می‌گویید التزام واجب است، یعنی حکم تکلیفی. چون فرض اول این است که به دلالت مطابقی، دلالت بر حکم تکلیفی دارد، یعنی التزام واجب است.

می‌فرماید شما مگر در احکام تکلیفیه نمی‌گویید متعلق حکم باید مقدور باشد؟ اگر «بود و نبود» و «استمرار و عدم استمرار» این التزام دست مکلف نباشد، دیگر وجوب التزام یعنی چه؟ پس باید متعلق قابلیت داشته باشد. بله، حالا ما با شما مباحثات می‌کنیم و می‌گوییم اگر الزام تکلیفی دلالت بر نفوذ حکم وضعی نداشته باشد، اما دلالت بر سلب قدرت هم ندارد. می‌فرمایند التزام تکلیفی و حکم تکلیفی دلالت بر این ندارد که بگوییم این از جهت وضعی و حکم وضعی قادر نیست، که نمی‌تواند بهم بزند، نمی‌تواند نگهدارد، نمی‌تواند استمرار دهد، برای اینکه متعلق تکلیف باید مقدور باشد. اشکال سوم این است که شما در صدد اثبات چه امری هستید؟ مگر نمی‌خواهید لزوم التزام را اثبات کنید؟ مگر نمی‌خواهید لزوم این عقد و تعقید (ولو بمعنای مصدری) را اثبات کنید؟ می‌فرمایند بین «وجوب وفای به التزام» و «لزوم این التزام» فرق وجود دارد. «وجوب وفای به التزام» بدین معناست که باید به مقتضای این التزام عمل کنید. مقتضای التزام هرچه که باشد.

اگر من به تمليك ملتزم شدم، معنایش این است که باید به مقتضای آن عمل کنم و ملك دیگری کنم. اما این به معنای «لزوم این التزام» نیست. و حال آنکه ما دنبال این هستیم که «لزوم این التزام» را اثبات کنیم. در آخر می‌فرمایند اگر شما معنای مصدری را در اینجا کافی می‌دانید، معنای مصدری همان آن اولی است که التزام حاصل می‌شود، تا التزام آمد وجوب وفا می‌آید، این معنایش این است که این وجوب وفا، حتی در جایی که فسخ هم مؤثر است، باز باید بیايد.

در عقود که ما می‌دانیم فسخ مؤثر است، می‌گوییم آیه می‌گوید همان آن اول که التزام آمد، وجوب وفا هست، پس باید بعد از فسخ هم وجوب وفا باشد و این ضروری البطلان است و هیچ فقهی نمی‌گوید بعد از فسخ، باز وجوب وفا هست. اگر مراد این است که التزام مادامی است که عقد باقی است، همین شبهه تمسک به عام در شبهه مصداقیه وارد است. بعد از آمدن فسخ، ما نمی‌دانیم عقد باقی است یا باقی نیست؟ لذا با این سه اشکال می‌فرمایند این جواب شما محقق نائینی(ره) وارد نیست.

و صلي الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.